

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

باید دید ذیل روایت حفص بن غیاث دلالت دارد بر این که ید عنوان اصل را دارد یا عنوان اماره؟ طبق آنچه مرحوم والد ما و ظاهراً امام هم قبلاً فرمود اگر بگوییم آنچه که در ذیل روایت آمده بعنوان ملاک حجیت نیست بلکه یکی از حکمت‌هایی است که بر حجیت ید مترتب است آن وقت دلالت بر اینکه ید اصل است ندارد.

ادامه بحث در اصل یا اماره بودن قاعده ید

اگر بگوییم «لو لم یجز هذا ما قامت للمسلمین سوق» ملاک واقعی برای حجیت ید هست، نتیجه‌اش این است که بگوئیم حجیت ید برای عدم اختلال بین المسلمین است و این عدم اختلال یک عنوان ظاهری دارد که کشف از ملکیت واقعی ندارد. اگر بگوییم ید اماره است، معنایش این است که کشف از ملکیت واقعی دارد. اگر عدم اختلال را ملاک واقعی قرار دهیم، معنایش این است که دیگر کاشفیت از ملاک واقعی ندارد، مثل این است که بگوییم یک مالی را چند نفر ادعا می‌کنند برای این که دعوایشان نشود و اختلاف بوجود نیاید، بینشان علی السویه تقسیم کنیم. این کشف از این نمی‌کند که اینها هر کدام استحقاق این مقدار مالی که اخذ کردند دارند برای عدم اختلال و اختلاف این کار انجام می‌شود. اما وقتی ما بگوییم این حکمت است دیگر این اشکال و توهّم مجالی برایش نیست.

اگر امام معصوم (علیه السلام) واقعا این را بعنوان ملاک فرموده این ملاک ظاهری است پس ید هم می‌شود مثل سایر اصول عملیه، مثل ملاک تسهیل، مثلاً کلّ شیء لک طاهر، روی ملاک تسهیل است. اینها ملاکات واقعی نیست. روی مبنای مشهور الان داریم حرف می‌زنیم.

انکار علت و حکمت توسط حضرت استاد

یکی از مبانی که داریم این است که فرق میان علت و حکمت را انکار می‌کنیم. عمده فارق بین ملاکات در احکام عقلیه و ملاکات در احکام شرعیه است. در این بحث آنچه که مهم است این است که مسئله را روی حیثیت تقییدیه و حیثیت تعلیلیه ببریم. بر اساس حیثیت تقییدیه و حیثیت تعلیلیه مسئله را دنبال کنیم. ما معتقدیم در استنباط مسئله علت و حکمت را نباید بیاوریم بعد بگوییم فارق بین علت و حکمت چیست؟ در کتابی که در بحث تلقیح مصنوعی از ما منتشر شده تلاش کردیم چند فرق میان علت و حکمت ذکر کردیم. آنجا دنبال این بودیم که مثلاً علت حرمت زنا آیا اختلاف نسل است؟ اختلاف نسل یا در باب عده، آیا در مسئله شبهه ولددار بودن این علت است یا حکمت است؟ ولی بعد که به این مبانی اصولی رسیدیم نتیجه گرفتیم

که ما باید آنچه که به میدان می‌آوریم این است که این حیثیت آیا حیثیت تعلیلیه است یا تقییدیه.

طرح بحث حیثیت تقییدیه و تعلیلیه

اگر جزء، جزء موضوع است حیثیت تقییدیه و اگر گفتیم جزء موضوع نیست حیثیت تعلیلیه می‌شود. در بحث علت و حکمت مسئله را اینطور مطرح می‌کنند که علت آنی است که حکم وجوداً و عدماً دائر مدار آن است. می‌گوییم «لا تشرب الخمر لآئه مسکر»، اگر لآئه مسکر را علت قرار دادیم می‌گوییم خمر حرام است بخاطر اسکار، اگر اسکار باشد حرام است نباشد حرام نیست یعنی چت اما می‌گوییم حکمه؟ حکمت آنی است که وجوداً دخالت در حکم دارد. با وجودش حکم موجود می‌شود اما در طرف عدم ملازمه نیست مثلاً می‌گویند بچه‌دار بودن حکمت برای عده است. اما اگر مردی، با زنش دو سال هم ارتباطی ندارد و یقین دارند که بچه‌ای وجود ندارد باز هم می‌گویند عده باید باشد. می‌گویند این حکمت است.

تشخیص این که «لآئه» که در روایتی یا در آیه‌ای آمده، علت است یا حکمت، تشخیص خیلی مشکل است. گاهی اوقات می‌گویند علت باید یک شیء واحد باشد مثلاً ما می‌بینیم در باب زنا دلایل متعددی برای حرمت زنا را ذکر کرده. بگوییم تعدد دلیل بر این است که همه اینها حکمت حرمت زناست نه اینکه علت حرمت زنا باشد. که باز خود همین هم قابل نقض است. این در مورد علت و حکمت معنای معروفی که دارند ولو اینکه باز در خود تفسیر علت و حکمت هم آقایان کلماتش مضطرب است یعنی برای خود این که علت ما هی و حکمت ما هی، چون مایزش روشن نیست، تفسیرش هم روشن نیست، فقط در کثیری از عبارات این مطلب آمده که عرض کردیم علت آن است که وجوداً و عدماً حکم دائر مدار او هست حکمت آنی است وجوداً هست اما عدماً ملازمه‌ای در آن نیست.

اما بحث حیثیت می‌آید در داخل موضوع حکم. می‌گوییم که اگر در مورد چیزی قرینه پیدا کردیم که جزء الموضوع است عنوان حیثیت تقییدیه را پیدا می‌کند مثلاً اگر گفتیم «اکرم زیداً لآئه عالم»، بعد قرینه پیدا کنیم که موضوع خود زید نیست موضوع علم است. این حیثیت یا جزء الموضوع می‌شود یا تمام الموضوع می‌شود. می‌شود حیثیت تقییدیه. ممکن است تمام الموضوع هم باشد یعنی «زید من حیث انه عالم»، خود زید خصوصیتی ندارد. از بعضی عناوینی که آمده می‌توانیم بفهمیم این جزء الموضوع هست یا جزء الموضوع نیست. اگر چیزی حیثیت تقییدیه شد، یعنی در خود موضوع دخالت دارد.

در بحث علت و حکمت آقایان بحث را موضوع نمی‌آورند. یک حکم دارند که منظور ما از موضوع همان متعلق است. یک متعلق دارند یک امری خارج از این دوتا می‌گویند بگوییم علت است یا حکمت است. ولی در حیثیت تقییدیه و تعلیلیه بحث می‌آید داخل خود متعلق و موضوع، متعلق اگر این در آن دخالت داشته باشد می‌شود حیثیت تقییدیه، نداشته باشد می‌شود حیثیت تعلیلیه. حالا یک حرفی آقایان باز دارند «الاصل في القيود ان يكون احترازياً» این اعم از این است که این حیثیت تقییدیه باشد یا تعلیلیه باشد. معنایش این نیست که حتماً باید این قید، قید حیثیت تقییدیه هم باشد نه احتراز است. حیثیت تعلیلیه هم احتراز از غیرش است. یعنی توضیحی نیست. حالا ببینید مواردی که عنوان غالب را دارد. غلبه وجودی دارد این می‌رود روی حیثیت تعلیلیه. این عنوان حیثیت تعلیلیه را پیدا می‌کند در حیثیت تقییدیه کاری به غلبه وجود و اینها دیگر ندارد اصلاً. در خود موضوع می‌آید و این موضوع و متعلق، این قید، این خصوصیت در آن اخذ می‌شود.

با توجه به کلامی که مرحوم اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) دارد و از تحقیقات بسیار ناب مرحوم اصفهانی است. مرحوم اصفهانی در اصولش بحث علت و حکمت را مطرح نمی‌کند ولی مرحوم نائینی فراوان مطرح می‌کند.

اموری هست که غلبه وجودی دارد و هیچ وقت در موضوع نمی‌آورند و پیداست که عنوان حیثیت تعلیلیه را دارد و این ثمراتی دارد که عرض کردم علت و حکمت را در دائره موضوع نمی‌آورد. اگر مولا این خصوصیت را در متعلق آورده می‌شود حیثیت

تقییدیه، در ما نحن فیه، می‌گوییم اگر حجیت ید من حیث إنه عدم حجیت موجب اختلال بازار بشود این به عنوان حیثیت تقییدیه باشد، این می‌شود اصل. ولی این از باب این است که شارع یک اثری از آثار حجیت ید را مطرح کرده. کما اینکه حالا ما در باب سایر امارات بگوییم اگر خبر واحد حجیت نباشد، اصلاً سنگ روی سنگ بند نمی‌شود اگر خبر واحد حجیت نباشد برای مردم مشکلات فراوانی ایجاد می‌شود اما اینها دخالتی در آن خصوصیت حجیت ید یا حجیت خبر واحد یا حجیت بیّنه، اینها ندارد.

این روایت قرینه خیلی روشنی است که این قید در متعلق موضوع دخالت ندارد. ید حجیت است ولو فرض کنیم سوقي وجود ندارد آیا با نبود سوق، باز ید می‌تواند حجیت باشد؟ بله. البته باز این را باید در خود آنجا، خب خود قاعده سوق مسلمین هم یک قاعده‌ای است آن جدایی از قاعده حجیت ید است. آیا سوق مراد سوق اصطلاحی است یا سوق هم کنایه از معاملات مردم است. اگر ما بگوییم این سوق مراد همین سوق اصطلاحی است، این می‌گوییم ید ممکن است حجیت باشد فرض کنیم در یک جائی سوقي وجود ندارد بگوییم این سوق مراد معاملات است باز هم می‌گوییم ید حجیت ندارد ولو کسی نخواهد معامله بکند بالاخره وقتی ما می‌گوییم ید حجیت دارد این برای معامله تنها که نیست فقط. می‌گوییم ید حجیت دارد این مالک این است خب حالا می‌خواهد این را وقف کند معامله نمی‌خواهد انجام دهد می‌خواهد این را عاریه بدهد می‌خواهد این را هبه کند. مگر اینکه حالا بگوییم اینها معامله بالمعنی الاعم است. شاملش می‌شود که خیلی اینها هم بعید است.

در ذیل روایت امام (علیه السلام) یکی از آثار غالبی برای ید را بیان کردند و ربطی به موضوع ندارد. موضوع ید این است که کسی سلطنت دارد. سلطنت چه ربطی دارد به سوق مسلمین؟ شارع و عقلاً هم همینطورند می‌گویند کسی که بر چیزی مسلط هست این سلطنت کاشف عن الملكیة. می‌خواهد معامله‌ای بکند می‌خواهد نکند می‌خواهد سوقي باشد می‌خواهد نباشد، برای ما روشن است که این ذیل عنوان حیثیت تقییدیه را ندارد و حیثیت تعلیلیه است.

وقتی قاعده ید را در باب زوجیت، نسب، تولیت، وقفیت و... می‌آوریم ربطی به بازار ندارد. پس اینها قرینه می‌شود بر اینکه این حیث تقییدی نیست حیث تعلیلی است. اگر این شد اولاً دلالت بر اصل بودن ندارد و ثانیاً از همین بیان ما جواب صاحب جواهر را می‌خواهیم بدهیم.

صاحب جواهر فرمود ذیل روایت قرینه است بر این که شهادتی که در صدر روایت است مراد شهادت فی المحکمه عند الحاكم نیست. مراد همین است که ما نسبت بدهیم که این مال مال زید است. به ایشان عرض کردیم که از کجای ذیل این استفاده می‌شود؟ فرمود از این جهت استفاده می‌شود که آن شهادت واقعی که عند المحکمه و عند الحاكم است منافات با قیام سوق ندارد اگر دو نفر می‌دانند این مالی که در بازار در مغازه مال دیگری هست بروند محکمه شهادت بدهند این منافات ندارد با قیام سوق، اگر بخواهیم جلوی این شهادت را بگیریم معنایش این است که سوق قائم بر کذب و تدلیس باشد.

حالا ما از همین جا و از همین بیان می‌خواهیم جوابی از صاحب جواهر (علیه الرحمة) عرض کنیم. إن شاء الله فردا این بحث را جمع‌بندی بکنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين